

در سال‌های اخیر بحث نابرابری درآمدها در سطح وسیعی مطرح گشته است. کتاب‌ها، مقالات و آمارهای متعدد منتشر شده این موضوع را به خوبی نشان می‌دهد. بعد از مدت‌ها تلاش هواداران سیاست‌های جاری در ایجاد شک و تردید نسبت به صحت آمار یاد شده، عده‌ای دیگر از طرفداران سرمایه‌داری در شکل موجود آن، تلاش دارند که این نابرابری را نه به قوانین حاکم در جامعه سرمایه‌داری، بلکه به عوامل دیگر نسبت دهند. بطور خلاصه آنها می‌خواهند که رشد سریع اختلاف درآمدها را نه با اقدام‌های سیاسی چند دهه اخیر، بلکه با عوامل غیر سیاسی دیگری چون تغییرات فناوری و توسعه مرتبط سازند. بر اساس این تنوری، بخاطر تحولات تکنولوژیکی، تقاضا برای مشاغل با مهارت کم و سطح پایین تحصیلات کاهش بسیار زیادی داشته در حالی که کسانی که دارای تحصیلات عالی هستند، توانسته‌اند سطح درآمد خود را بطرز چشمگیری بالا ببرند. البته این توضیح در اشکال و قالب‌های متفاوتی ابراز می‌گردد، اما در نهایت جان کلام موضوع همین است. از نظر آنان، کاهش مالیات‌ها، سیاست‌های خصمانه ضد کارگری، ایجاد محدودیت در سازمان‌دهی کارگران، بازارهای مالی بدون قوانین محدودکننده جدی، ... هیچکدام از عوامل رشد اختلاف درآمدها محسوب نمی‌شوند. طبعاً اختلاف سطح تحصیلات و مهارت در میزان درآمدها تأثیر دارند، اما این تأثیر در مقایسه با عوامل دیگر نقش بسیار کمتری را بازی می‌کند.

در بین کشورهای توسعه یافته، بازدهی تحصیلات در دو کشور سوئد و ایالات متحده اختلاف فاحشی دارد. از این رو در اینجا در طی دو مقاله کوتاه، نگاهی به رابطه تحصیلات و اختلاف درآمد در دو کشور یاد شده می‌اندازیم. مقاله اول مربوط به پل کروگمن است. وی در سال ۲۰۰۸ میلادی به «خاطر تلاش‌هایش در زمینه تجزیه و تحلیل چگونگی تأثیر مقیاس‌های اقتصادی بر الگوهای تجاری» مفتخر به دریافت جایزه نوبل در اقتصاد گردید. مقاله دوم، گزینه‌هایی از نوشته یسپر روین استاد اقتصاد در مدرسه بازرگانی استکهلم می‌باشد.

رابطه نابرابری و تحصیلات

علم قدرت نیست

نوشته: پل کروگمن

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۱۸۳۰

خوانندگان دائمی می‌دانند که من گاهی اوقات «افراد بسیار جدی» را دست می‌اندازم - سیاستمداران و کارشناسانی که موقرانه عقل و دانش سنتی، که بنظر سختگیرانه و واقع‌بینانه می‌آید، را تکرار می‌کنند. مشکل اینجاست که جدی به نظر رسیدن و جدی بودن به هیچ وجه یکی نیستند، و در واقع بعضی از این مواضع سخت‌گیرانه، روشی است برای طفره رفتن از مسائل واقعا سخت.

به عنوان مثال در سال‌های اخیر، بولز - سیمپسون نیسم (کمیسر ملی برای مسئولیت مالی و رفاه، بولز - سیمپسون نامیده می‌شود. م) - گفتمان نخبگان از تراژدی مداوم بیکاری بالا را به مسأله ظاهراً مهم اینکه چگونه، دقیقاً، ما از حالا به بعد هزینه بیمه‌های اجتماعی در چند دهه آینده را خواهیم پرداخت، منحرف کرده است. ظاهراً این علاقه‌مندی و وسواس مشخص، در کمال خوشحالی من، رو به افول است. اما احساس من این است که فرم جدیدی از طفره رفتن که به مثابه جدی بسته‌بندی شده است، در حال تکوین می‌باشد. این بار، طفره‌جویان درگیر تلاش دارند که گفتمان ملی ما در مورد نابرابری را بسوی بحث در مورد مشکلات فرضی تحصیلات سوق دهند.

و دلیل اطلاق انحراف به آن این است که افراد جدی به هر آنچه که ممکن است می‌توانند باور داشته باشند، اما افزایش نابرابری ربطی به تحصیلات ندارد؛ آن مربوط به قدرت است.

فقط برای روشن کردن موضوع: من موافق آموزش و پرورش بهتر هستم. آموزش دوست من است. و آن باید در اختیار همه و مقرون به صرفه باشد. اما آنچه من شاهدش هستم این است که مردم تأکید دارند نقاط ضعف آموزش ریشه مشکل ایجاد تعداد کافی مشاغل، راکد شدن دستمزدها و افزایش نابرابری می‌باشد. این بنظر جدی و اندیشمندانه می‌آید. اما در واقع این دیدگاه با شواهد مطابقت نمی‌کند، حتی اگر نخواهیم بگوئیم که روشی برای پنهان شدن از بحث واقعی است، بطرز غیرقابل اجتنابی تعصب‌آمیز می‌باشد.

داستان تحصیلات-محور مشکلات ما به این قرار است: ما در یک دوره تغییرات تکنولوژیکی بی سابقه زندگی می کنیم، و بسیاری از کارگران آمریکایی فاقد مهارت لازم برای از عهده برآمدن این تغییرات می باشند. این «شکاف مهارت» رشد را عقب می اندازد، برای آن که مؤسسات اقتصادی نمی توانند کارگرانی را که نیاز دارند، بیابند. این همچنین نابرابری را تغذیه می کند، زیرا در حالی که دستمزد برای کارگران با مهارت افزایش می یابد، برای کارگران با تحصیلات کمتر راکد مانده و یا کم می شود. بنابراین، ما نیاز به آموزش و پرورش بهتر داریم.

حداکثر من این است که این داستان آشنا به نظر می رسد-این آن چیزی است که شما از شرکت کنندگان برنامه های تلویزیونی یکشنبه صبح، در مقالات مسئولین موسساتی مانند جیمی دایمون از جی پی مورگان چیس، در «فریم مقالات» پروژه میانه هامیلتون از انستیتو بروکینگز می شنوید. آن این قدر تکرار شده است که بسیاری از مردم احتمالاً فرض می کنند که واقعیتی غیر قابل پرسش است. اما اینطور نیست.

دلیل اول اینکه، آیا واقعاً سرعت تغییرات تکنولوژیکی آن قدر زیاد بوده است؟ سرمایه دار مخاطره جو پیتر تیل به کنایه گفته است «ما اتومبیل های پرنده می خواستیم، در عوض ۱۴۰ کلمه گرفتیم». (منظور تویتز است. م). رشد بهره وری، که خیلی کوتاه بعد از سال ۱۹۹۵ خروشان شد، به نظر می رسد که به شدت کند شده است.

علاوه بر این، هیچ مدرکی دال بر اینکه اختلاف زیاد مهارت منجر به عقب ننگ داشتن اشتغال می گردد، وجود ندارد. بعد از همه این حرف ها، اگر مؤسسات اقتصادی ناامیدانه در جستجوی کارگران با مهارت خاصی بودند، آن ها احتمالاً دستمزد خوبی برای جذب چنین کارگرانی می پرداختند. پس این حرفه های خوشبخت کجا هستند؟ شما می توانید اینجا و آنجا چند نمونه پیدا کنید. جالب اینکه، بعضی از بزرگترین دستمزدهای پرداختی مربوط به کار ماهرانه دستی است-متصدیان ماشین های خیاطی، و سازندگان دیگ بخار-طوری که بعضی از کارخانه های تولیدی به آمریکا برگشتند. اما این درک و تصور که بطور کلی، نیاز به کارگران با مهارت بالا وجود دارد، کاملاً غلط است.

در نهایت، زمانی داستان تحصیل/نابرابری قابل قبول به نظر می رسد. اما آن دیگر برای مدتی طولانی است که با واقعیت جور در نمی آید. پروژه هامیلتون می گوید، «دستمزد ماهرترین و پردرآمدترین افراد همچنان بطور پیوسته در حال افزایش است». در واقع، بعد از اواخر دهه ۱۹۹۰، درآمد آمریکایی های با درآمد بالا با در نظر گرفتن تورم به هیچ جای دیگری نرفته است.

پس واقعاً مسأله چیست؟ سود کمپانی ها به صورت سهم اشان از درآمد ملی بالا رفته است، اما هیچ

نشانه‌ای از افزایش نسبت بازدهی سرمایه‌گذاری وجود ندارد. این چگونه ممکن است؟ خوب، شما چه انتظاری خواهید داشت اگر افزایش سود بازتاب قدرت انحصاری باشد تا اینکه بازدهی سرمایه. همان‌طور که برای دستمزد و حقوق، تحصیلات دانشگاهی اهمیتی ندارد - و تمام عایدی‌های بزرگ به گروه کوچکی از افراد که سمت‌های استراتژیک در اتاق‌های مجلل کمپانی‌ها داشته یا در مراکز مالی تسلط دارند، می‌رسد. افزایش نابرابری ربطی به دانش ندارد؛ آن مربوط به کسانی است که قدرت دارند.

در حال حاضر چیزهای زیادی وجود دارد که ما می‌توانیم بوسیله آنان این نابرابری قدرت را جبران کنیم. ما می‌توانستیم مالیات بالاتری بر شرکت‌ها و سرمایه وضع کنیم، و عایدات آن را در برنامه‌هایی سرمایه‌گذاری کنیم که به خانواده‌های کارگران کمک کند. ما می‌توانستیم دستمزد حداقل را افزایش داده و سازمان‌دهی برای کارگران را اسان‌تر نمائیم. تصور یک تلاش جدی برای اینکه نابرابری در آمریکا کمتر شود، اصلاً سخت نیست.

اما با توجه به عزم یک حزب بزرگ برای تغییر سیاست، دقیقاً در جهتی مخالف، دفاع از چنین تلاشی به نظر خرافات پرستانه می‌رسد. از این رو این گرایشی وجود دارد که در عوض همه چیز را به مشابه مشکل آموزش و پرورش در نظر می‌گیرد. اما ما باید آن گریز متداول را از آنچه که هست یعنی: یک خیال عمیقاً غیر جدی، باز شناسیم.

برگرفته از نیویورک تایمز

Paul Krugman, Knowledge Isn't power, The New York Times, 23 February

2015

آیا توسعه فناوری افزایش نابرابری درآمد را توضیح می‌دهد؟

بخش‌هایی از نوشته: یسپر روین

جداول زیر تغییرات دستمزدهای واقعی بین گروه‌های مختلف آموزشی سوئد، که به دو دسته زنان و مردان تقسیم شده است، بین سال‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۹ را نشان می‌دهند. گروهی که دارای پایین‌ترین سطح تحصیلات است (کمتر از ۹ سال)، حقوق خود را تقریباً ۴۰ درصد، و گروهی که دارای بالاترین سطح تحصیلات است، حقوق خود را بیش از ۵۵ درصد افزایش داده است؛ اختلاف بین کسانی که دارای تحصیلات متوسطه و عالی هستند، کمتر از ۱۰ درصد می‌باشد. تحقیقات دقیق‌تر در مورد به اصطلاح حق بیمه تحصیلات (خیلی کلی یعنی، چند درصد به حقوق فرد در ازای هر سال تحصیلی اضافه می‌شود)، نیز نشان می‌دهد که این مقدار اساساً در سوئد پایین است و در طی دهه‌های اخیر تغییر زیادی نکرده است.

تغییرات %	2009	1991	میزان تحصیل
40,00%	24510	17475	کمتر از ۹ سال
49,00%	25236	16970	۹ سال
47,00%	26892	18332	دیپلم
-	36618	-	فوق دیپلم
55,00%	48021	30989	تحصیلات عالی

متوسط حقوق ماهانه مردان در سوئد و میزان تحصیلات. درآمدها به کرون سوئد در سال ۲۰۰۹

میزان تحصیل	1991	2009	تغییرات %
کمتر از ۹ سال	15406	20948	36,00%
۹ سال	15336	22104	44,00%
دبلیلم	16074	23288	45,00%
فوق دبلیلم	-	29069	-
تحصیلات عالی	25275	40634	61,00%

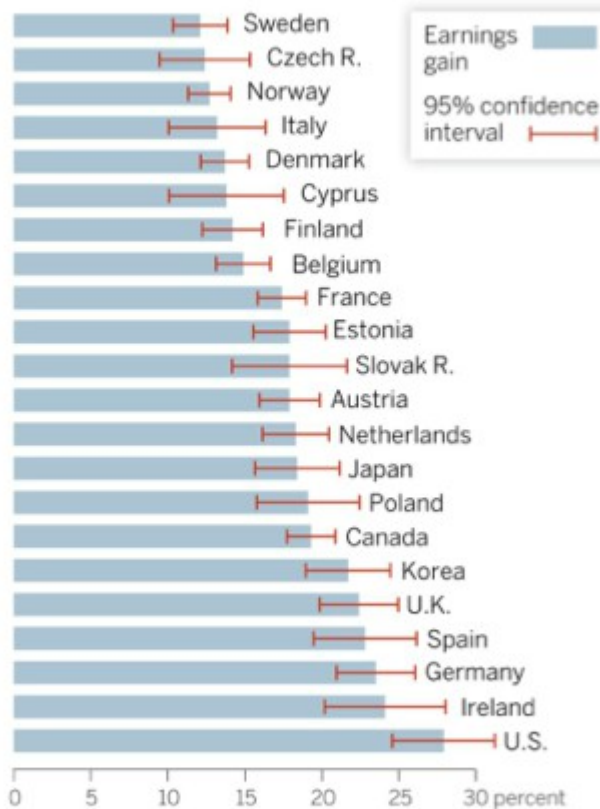
متوسط حقوق ماهانه زنان در سوئد و میزان تحصیلات. درآمدها به کرون سوئد در سال ۲۰۰۹

البته می‌توان استدلال نمود که تعداد سال‌های تحصیل، شاخص خیلی مناسبی برای اندازه‌گیری اختلاف «مهارت» نیست و دیگر اینکه تحولات فناوری شاید به آن‌هایی که دارای «تحصیلات مناسب» و «نوع خاصی از مهارت» هستند، سود رسانده است.

سازمان همکاری اقتصادی و توسعه در باصطلاح برنامه ارزیابی بین‌المللی از مهارت بزرگسالان، پیپاک (PIAAC)، سعی می‌کند که به این موضوع بپردازد. در یک بررسی که از این داده‌ها استفاده کرده است، عنوان می‌شود «پیپاک بطور چشمگیری قدرت درک اینکه اقتصادهای مختلف چگونه بر مهارت ارزش می‌گذارند را تغییر می‌دهد». در این تحقیق سوئد و ایالات متحده، دو سوی افراط در بین تعداد زیادی از کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه هستند. سوئد سرآمد کشورهای است که در آن بازده مورد انتظار برای «مهارت» در پایین‌ترین سطح، و آمریکا سرآمد آن‌هایی است که این بازده در بالاترین سطح (تقریباً دو برابر سوئد) بوده، و بقیه کشورها در میان این دو قرار دارند.

Cross-national differences in wage returns to skills, 2011–2013

Percentage increase for a one standard deviation increase in skill



D H Autor Science 2014;344:843-851

در مجموع، شواهد بالا این موضوع را نشان می‌دهد که اختلاف دستمزد در سوئد تقریباً متفاوت از امریکاست. نه فقط از نظر سطح (همان‌طور که ما قبلاً اشاره نمودیم)، بلکه همچنین از نظر آنچه که در پشت این افزایش قرار دارد. بنابر این به‌خصوص آن‌هایی که معتقدند در دنیایی با فناوری‌های پیشرفته و جهانی‌شده، مهارت و تحصیلات، نسبت به گذشته بیش از پیش سودآور است، لازم است که بیش از پیش در مورد این برهان در مورد سوئد فکر کنند.

برگرفته از سایت اکونومیستاس

Jesper Roine, www.ekonomistas.se, «Förklarar teknologisk utveckling ökade inkomstklyftor?», 2015-05-05